

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضین اروحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

مطلع شدیم که خاله محترمه ما به رحمت خدا رفتند و من هم باید بروم و حالا یک نیم
ساعتی عرض می‌کنم و مَرخص می‌شوم.

قبل از شروع بحث تقاضا می‌کنم یک صلوات و یک سوره مبارکه حمد را قرائت بفرمایید و
ثوابش را نثار آن مرحومه کنید.

بحث مهمی که در اینجا هست و این بحث برای مسائل مستحدثه بسیار مهم است این
است که آیا سیر مستحدثه هم در ظهور تأثیر می‌گذارد یا نه؟

درباره سیر معاصره صحبت شد و حدود و ثغور مسأله هم روشن شد و آن هم بحث
مهمی بود که به این نحو منظم و جمع و جور شده هم در غیر از این کتاب گمان نکنم وجود
داشته باشد که به این نحو اینها تنظیم شده باشد و بیان شده باشد.

حالا این بحث دیگر این است که آیا سیره‌های مستحدثه چطور؟ اینها اثر دارند یا اثر
ندارند؟

می‌فرمایند که تار[] این سیره مستحدثه سیره‌ای است که اگر معاصره بود باز هم اثر
نداشت، یعنی آن شرایط و خصوصیتی که ما گفتیم برای اینکه یک سیره بتواند اطلاق را
تقید کند و یا عموم را تخصیص بزند و یا اینکه ظهور را برگرداند و یا اجمال بیافریند، آن
شرایطی که خواندیم نداشت، این سیره مستحدثه آن شرایط را نداشت. اینجا روشن
است که این سیره مستحدثه اثری در ظهور کلمات شارع نخواهد گذاشت، چون دیگر
سیره مستحدثه که آكد و اولی یعنی معاصره با زمان کلام نیست که، آن وقت که اگر این
آن موقع بود اثر نمی‌کرد حالا به طریق اولی اثر نمی‌کند.

اما اگر اینطور نبود، این سیره‌ای بود که اگر آن موقع بود اثر می‌کرد، اما آن موقع نبوده و
حالا پیدا شده است، آیا این مؤثر است یا مؤثر نیست؟

در مقام سه نظریه وجود دارد:

یک نظریه این است که اصلاً این اثر ندارد، آن زمان که نبوده است که پس اثری ندارد.

نظریه دوم این است که بله اثر دارد و جلوی آن ظهور را می‌گیرد ولو تا حالا، تا قبل از
این سیره چنین ظهوری برای کلام بوده اما از این به بعد دیگر جلوی ظهور کلام را

می‌گیرد.

نظریه سوّم تفصیل است؛ می‌گوید یک وقت این سیره مستحدثه سیره‌ای است که آن قدر راسخ است در ذهن عقلاء که مستنکر الخلاف است، یعنی بر نمی‌تابند که بر خلاف او عقلاء حرفی بزنند. اگر اینچنین بود تأثیر می‌گذارد به این معنا که می‌گویند از اوّل مورد مولی این نبوده است و آن زمانی‌ها هم خیال می‌کردند ظهورش این است، نه چنین چیزی از آن استفاده نمی‌شود، آنها معذور هستند و توجّهی به این نداشته اند. نه، شارع نمی‌تواند چنین حرفی بزند، چنین ظهوری ندارد، انقلاب ظهور ایجاد می‌شود.

مثلاً فرض کنید که مالکیت معنوی الان به گونه‌ای شده است مالکیت معنوی که کسی یک اختراعی می‌کند، الان در اذهان عقلاء عالم چیست؟ این است که این مالک این اختراع است، اگر دیگری بیاید این را بردارد و استفاده کند و کپی کند و ... همه می‌گویند تو ظلم داری می‌کنی. این برآورده ذهن آن است و زحمات آن است حالا زحمت کشیده است یک چیزی را اختراع کرده است و می‌خواهد از این زندگی اش را اداره کنی، تو می‌آید کپی می‌کنی و چه می‌کنی و از دست او می‌گیری. الان در نظر عقلاء چیست؟ این ظلم است، می‌گویند شارع هم همینطور است، مگر شارع می‌تواند اجازه بدهد؟ چه فرقی می‌کند، این رفت است یک کوزه درست کرده است و گذاشته آنجا، اینکه چند قران می‌ارزد شارع می‌گوید نمی‌توانی تصرف کنی، این فکر که انقدر عظمت دارد و انقدر کاربرد دارد و انقدر به درد می‌خورد اینجا را می‌گوید بدون اجازه او می‌تواند؟

پس اگر یک اطلاقی پیدا بشود، یک عمومی پیدا بشود که بگوید غیر از املاک اعیانیّه خارجیه يجوز التصرف فيه، این اطلاقی را می‌گویند نه این مراد نیست، اینجا مراد نیست. این چیزهایی که مالکیت معنوی عقلاء می‌گویند دارد اینجا مرادش نیست، آن قبلی‌ها توجّه نداشتند و خیال می‌کردند ظهورش اینجا را هم می‌گیرد. پس قول سوّم این است که باید تفصیل داد. اگر این سیره و ارتکاز به گونه‌ای است که خلافت مستنکر است و بر نمی‌تابند عقلاء که گوینده، مقتّن، شارع حتّی اینجا را هم فرموده باشد این قرینه می‌شود بر اینکه این ظهور نداشته است در واقع و آنها تخیّل ظهور می‌کردند،

مثل اینکه حالا یک عدّه از این آدم‌های کم سواد بی توجّه مجسّمه هستند، به قرآن هم استدلال می‌کنند «یدالله فوق أیدیه» یعنی خدا ید دارد دیگر «إن الله على عرش...» تکیه داده است به صندلی یا بر عرش و کرسی اش، پس خدا جسم دارد. حالا ما چه می‌گوییم؟ ما می‌گوییم به این برهان‌های عقلی می‌فهمیم که آنها اشتباه دارند می‌کنند و چنین ظهوری ندارد، آنها نفهمیدند.

س: ...

ج: نه اصلاً ظهور ندارد، اصلاً «یدالله فوق أیدیه» ظهور در آن ندارد. با توجه به این قرینه حاظه به او ظهور ندارد، او چون غافل از این قرینه حاظه است چنین ظهوری از آن فهمیده است و الا از ابتدا ما می‌فهمیم که «یدالله فوق أیدیه» معنایش این نیست که این دستش فوق دست‌ها است، از اوّل می‌فهمیم که یعنی قدرتش فوق قدرت‌ها است. مثل زیّد کثیر الرّماد که از اوّل ظهورش این نیست که خاکستر خانه اش زیاد است، اصلاً می‌دانیم خاکستر ندارد، از اوّل زیّد کثیر الرّماد یعنی سجّی است، نه اینکه معنایش یعنی این است. آن معنای مطابقی اش معبر است و مدلول تصوّری است فقط، تصدیقی نیست، نه تصدیقی اولی نه تصدیقی ثانی هیچ کدام، که ظهور هم برای تصدیقی اولی و

ثانیه است دیگر. اینجا هم همینطور.

س: ...

ج: بله، یعنی اگر این حالتی که الان هست آن موقع هم بود از کلام نمی‌فهمیدند. حالا این حرف است‌ها این را گردن من نگذارید که من این حرف را دارم می‌زنم، من مثال می‌زنم در مثال مناقشه نیست، مثال است که کسی لعلّ ممکن است کسی این کلام را بگوید ولی حالا باید گفت یا نباید گفت من حالا کاری ندارم.

س: ...

ج: غافل بودند قدیمی‌ها از این جهت و لذا آن وقت هم باب یک نقشه‌ای داشته کشیده، این طرفی‌ها هم در آن باب اینطور می‌گویند که آن موقع‌ها هم نقشه قالی می‌کشیدند، حالا یک کسی آمده است نقشه قالی را دیده و عین همان را کشیده است. اشکال دارد؟ یا آمده است خانه دیده است قشنگ ساخته و مهندسی خوبی کرده است می‌رفت عین آن برای خودش می‌ساخت. قبلاً غافل از این بودند که این هم یک مال است، یک ثروت است، غفلت داشتند از این. مثل اینکه آن وقت‌ها خیلی از مواد معدنی که الان می‌گویند اینها طلا است و از طلا هم بالاتر است، توجّه نداشتند. خاک، این خاک الان مجلس قانون تصویب کرده است که خیلی برای خاک اهمیت قائلند، یعنی الان قانون گذاشته‌اند که اگر کسی در باغچه خانه اش هم یک کاری بکند که از خاکبُت بیافتد، برایش مسئولیت قرار دادند، این خاک خیلی مهم است، اگر این خاک‌ها فرسایش پیدا کند یا از بین برود اصلاً زندگی مختل می‌شود، حالا نفع نداشته باشد. فلذا برای خاک قبلاً توجّهی نمی‌کردند و می‌گفتند خاک چه است، حالا این همه هست، اما حالا فهمیدند که نه، یک ذره خاک هم خیلی اهمیت دارد. چون توجّه به آن پیدا کردند... آن وقت توجّه نبوده و غفلت بوده از اینکه این یک ثروت است، فرآورده تو است، چرا همینطور آن دیگری استفاده کند؟ ما الفرق بین این و لباس است که این لباس را می‌گویی حق ندارد بدون اذن تو در آن تصرّف کند. آن فکر که بالاتر از این است، آن را میلیاردها استفاده شاید بتوانی از آن بکنی. چرا نه؟ این بالاخره توجّه در عالم به آن پیدا شده است و چون این توجّه پیدا شده است الان آن مالکبُت معنوی خیلی ... حالا اینجا جای این هست که کسی این صحبت‌ها را بکند دیگر کلّ علی مسلکه

«تأثیر السّیر المستدحه علی انعقاد الطهور المخالف لها (آن سیره مستدحه): لا یخفی أنّه لا إشکال فی عدم مانعی السیر المستدحه المصادم عن انعقاد الطهور فی دلیل الردع» اشکالی نیست در عدم مانعیت سیره مستدحه‌ای که مصادم است با سیره. در عدم مانعیت این از چه؟ از انعقاد طهور در دلیل ردع زمانی که «فرض أن (آن سیره مستدحه) لو كانت بما لها من کیفیة و الخصوصیة معاصر، إذا فرض أنّها لو كانت بما لها من کیفیة معاصر لم تكن مانعاً عن انعقاد الطهور» اگر این معاصر بود مانع از انعقاد طهور نبود. اگر آن وقت اگر همین آن موقع بود مانعی نبود حالا هم نیست. «لما مرّ من شرط المانع» چرا مانع نبود اگر آن موقع بود؟ به خاطر آنچه که گذشت از شرط مانعیت، که اینکه بخواهد یک سیره مانع باشد چه شرایطی دارد، چون این شرایط را ندارد اگر آن موقع هم بود مانع نبود. حالا چرا لا اشکال؟ «ضرور أنّ السیر المستدحه لیست بأقوی تأثیراً علی الخطابات الشرعیة من السیر المعاصر لعصر تلك الخطابات» این دیگر بالاتر از آنها نیست، آنها اثر نداشت این هم ندارد.

«و أمّا إذا كانت السير المستحدث بحیث لو كانت معاصر لكانت مانعاً عن انعقاد الظهور» در دلیل ردی که از طرف شارع صادر شده است «و كانت مانعاً عن انعقاد الظهور بالنسب» إلى مورد آن سیره» حالا یا به اینکه اطلاق آن را تقیید می‌کند، یا عموماًش را تخصیص می‌زند، یا ظهورش را بر می‌گرداند و هكذا. «فهل على الرغم من حدوثها في الأعصار المتأخر تكون مانعاً عن انعقاد الظهور في دليل الردع کی یتفی موضوع الحجّ و بالتالی تنفی الحجّ أم لا؟» تا بگوئیم ظهور از بین رفته است و بالتالی ظهور که نبود حجّت هم دیگر موضوع ندارد، چه چیزی حجّت بدهد؟ ظهوری نیست که حجّت باشد.

«و فی الجواب عن هذا السؤال ثلاث نظریات: النظرية الأولى: عدم تأثير السير المستحدث على الظهورات: إن السير المستحدث لا تأثير لها على الظهورات فوجودها كعدمها، و لا فرق فی ذلك بین ون الظهور خاصّاً بمورد أو كان عاماً أو مطلقاً» فرقی نمی‌کند که این ظهور خاصّ به مورد باشد در خصوص همین مورد وارد شده باشد و یا اینکه در خصوص مورد نیست اما پرش اینجا را به عموم و اطلاق می‌گیرد. «و لا فرق فی ذلك بین كون الظهور خاصّاً بمورد أو كان عاماً أو مطلقاً، و على هذا فيمكن الردع عن السير المستحدث بالظهورات المصادم لها مطلقاً» بنا بر این مبنا و این نظریه این ظهوراتی که مخالف سیره‌های مستحدثه است می‌تواند رادع از سیره‌های مستحدثه باشد، فقیه تمسّک کند به همین ظهور -اگر شرایط دیگر هم باشد از نظر کم و اینها فرض کنیم ...- بگوئیم بله همین سیره مستحدثه را دارد ردع می‌کند و می‌گوید حجّت نیست. «فيمكن الردع عن السير المستحدث بالظهورات (آن سیره) مطلقاً» چه در موردش باشد و چه به نحو عام و خاص باشد.

بنابراین، مثل مثالی که دیروز عرض می‌کردم، الان سیره عقلاء عالم بر چیست؟ بر حجّت اسناد رسمی است، سند مالکیت کسی دستش باشد می‌گویند این ملک او است، در دادگاه‌ها در همه جا در مردم می‌خواهند بخرند سند مالکیت نشان می‌دهد معلوم می‌شود که برای من است، این منزل برای من است، این ماشین برای من است، می‌گویند برای تو است پس می‌خرند. و حال اینکه روایت می‌گوید چه؟ یک ظهوری بر خلاف این وجود دارد و آن ظهور این است که «الأشیاء كلّها على ذلك (این عدم ثبوت) حتّی تستبین أو تقوم به البینه» این اسناد رسمی که تستبین که نیست بینه هم که نیست، دو شاهد عادل نیست» بنا بر نظریه اولی می‌گوید این روایت دارد آن را چه می‌کند؟ این سیره را رد می‌کند و می‌گوید حجّت نیست، می‌گوید این سیره بیخود است.

«و الوجه لهذه النظرية هو عدم انقلاب الشيء عمّا وقع عليه» وجه این نظریه که می‌گوید این سیره مستحدثه اثر در ماسبق نمی‌گذارد این است که می‌گوید آن وقت که این سیره نبود قرینه‌ای بر خلاف که نبود پس یک ظهوری درست شد برای «الأشیاء كلّها على ذلك حتّی تستبین أو تقوم به البینه» یک ظهور درست شد که همه چیزها ثابت نیست تا این دو چیز، همه چیزها ثابت نیست مگر اینکه این دو تا چیز -علم، بینه- پس اطلاق او شامل می‌شود هرچه غیر از این دو چیز است فایده‌ای ندارد، یکی چه است؟ آن چیزهایی است که امروز درست شده است مثل اسناد رسمی، آن ظهور آن وقت درست شد یا درست نشد؟ قهراً درست شده بوده چون قرینه بر خلافش که آن موقع نبوده است، ظهور دیگر اگر برای کلامی ظهور درست شد دیگر «الشيء لا ينقلب عمّا هو عليه» اینطور نیست که در گذشته اینطور نباشد، حالا باعث نمی‌شود که در گذشته اینطور نباشد، معقول نیست. اگر چیزی در گذشته یک چیزی بوده است الان باعث نمی‌شود که در گذشته اینطور نباشد، در گذشته هر طور بوده همانطور هست دیگر، همانطور بوده است. پس بنابراین این کلام

اگر در گذشته چنین ظهوری داشته الان هم باعث نمی‌شود که در گذشته چنین ظهوری نداشته باشد. نه، در گذشته همین ظهور را داشته و ظهور قبل هم که برای همگان حجت است.

«والوجه لهذه النظرية هو عدم انقلاب الشيء عما وقع عليه» از آن چیزی که آن شیء بر آن واقع شده است، اینطور که شکل گرفته است «فالظهور الحادث سابقاً لعدم قرينة على خلافه» آن حدوثی که پیدا شده است در سابق به خاطر اینکه قرینه‌ای بر خلافش وجود نداشته (چون فرض این است که این سیره مستحدث است و آن وقت وجود نداشته) «لا يندم بالسير المستحدث» تالیا» به این سیره‌ای که استحداث پیدا می‌کند در مرحله بعد از بین نمی‌رود.

این دلیل نظریه اولی است، حالا بعد از این جواب داده خواهد شد به تفصیل.

«النظرية الثانية: المنع عن الظهور بقاء عن مطلقاً» این مسأله اختلاف قرائات هم همین است، می‌گوید آقا آنها هم آن وقت اینطور قرائت می‌کردند و اینطور استظهار می‌کردند حالا ما یک جور دیگر استظهار می‌کنیم، ممکن است قرون بعد یک طور دیگر استظهار کنند، هر زمانی هرطور که قرائت کردیم همان حجت است.

س: ...

ج: نه ظهور، الان دیگر اینطور ظهور دارد.

س: ...

ج: حجت هم دارد دیگر، ظواهر نزد عقلاء حجت است و شارع ردع نکرده است. حتی این نظریه یک مقدار محقق خوئی هم در بعضی کلماتشان می‌فرماید، آن موقع اینطور ظهور داشته و حالا بعد یک جور دیگر ظهور دارد. ظهور عوض می‌شود نه آن ظهور قبلی منقلب شود «الشيء لا ينقلب عما هو عليه» نه، الان یک ظهور جدید پیدا می‌کند، آن ظهور آن زمان همان ظهور آن زمان، اما الان یک ظهور دیگر پیدا می‌کند.

س: پس ما در کشف مرادات شارع مکلف به کدام ظهور هستیم؟

ج: حالا این یک حرفی است، آن می‌گوید الان مخاطب شماست و شما به ظهور خودت مکلف هستید.

س: در روایت که مخاطب همان افراد خاص هستند خیلی وقت‌ها.

ج: بله، اشکال ندارد

س: نمی‌شود ظهوری که ...

ج: حالا این بحث کبروی اش را بله ما نمی‌خواهیم بگویم، حالا فعلاً این یک نظریه‌ای است، کفر است حالا، یک کفری است که گفته شده.

س: نه، می‌خواهم بگویم علی القاعده باید آن ظهور را منکر بشوند تا ... چون مخاطبش خاص است.

ج: نه منکر نمی‌شود اما می‌گوید «لکل طائف ظهور خودشان برایشان حجت است». این حرف را می‌زند، هر حرفی درست است یا درست نیست! حالا یک حرفی در عالم زده شده است دیگر، گفته شده، طرفدار هم دارد.

س: قائل به قول اوّل می‌گوید ظهور اصلاً منعقد نمی‌شود یا اینکه این ظهور که ...

ج: نه، قول اوّل می‌گوید چون این قرینه حادثه آن موقع نبوده است برای این کلام ظهوری منعقد شده بوده...

س: ...

ج: حالا نه، و چون ظهور منقلب عمّا وقع علیه نمی‌شود پس بنابر این دیگر این ظهور جدید پیدا نمی‌کند و همان ظهور قبلی هم هست، این دومی می‌گوید نه من که نمی‌گویم ظهور قبلی می‌خواهد عوض بشود، ظهور قبلی همان بوده، می‌گویم الان یک ظهور دیگر پیدا می‌کند.

«انّ السیر المستحدثه تمنع عن الطهورات بقائاً» نه حدوثاً، حدوثاً درست است اما بقائاً تمنع، می‌گوید دیگر الان معنایش این نیست.

س: کشف خلاف می‌کند.

ج: نه کشف خلاف هم نمی‌شود، مثل نقل است نه کشف خلاف، مثلاً در عقد فصولی اجازه کاشف نیست که از اوّل اینطور بوده است، نقل است، از الان به بعد این جمله ظهور دیگری دارد و لو در زمان صدور ظهور دیگری داشته است.

می‌گوید «انّ السیر المستحدثه تمنع عن الطهورات بقاءً مطلقاً» در تمام موارد، چه عموم و خصوصی باشد و چه در مورد سیره باشد هر کدام باشد. «فلا يمكن الردع عن السیر المستحدث المصادم بها» دیگر با این نمی‌شود این سیره را رد کرد، چرا؟ چون اصلاً ظهوری نمانده است برایش، ظهور طبق این پیدا می‌کند، چطور این را رد می‌کند؟ «فلا يمكن الردع عن السیر المستحدث المصادم لها» با این ظهورات «بل هی الّتی» بلکه این ظهورات «بل هی» بلکه این سیره «هی الّتی تمنع عن بقاء آن ظهور» نمی‌گذارد آن ظهور باقی بماند.

«النظریۃ الثالثۃ: التفصیل بین السیر المستحدث الراسخ الّتی یكون خلافها مستنکراً عند العرف و العقلاء وین غیرها» که توضیح دادم.

«انّ السیر المستحدث الراسخ الّتی یكون خلافها مستنکراً عند العرف تمنع عن انعقاد الطهور» گفته است بله، این مانع از انعقاد ظهور است

س: مانع از ابتدا؟

ج: حتّی ابتدا، بله

«و ذلک لأنّهم یرون الحکم علی خلاف السیر الکذائی علی خلاف الحکم و بعیداً عن ساح المتکلم» می‌گوید اصلاً بخواهی یک حرفی بزنی که اطلاقش پرش اینجا را هم بگیرد، بگویی تو غیر از املاک عینیه مالک نیستی و بخواهد معنویات را هم اینطور معنویات

مثل اختراعات و اینها را هم بگیرد، مثل یک فکر را بگیرد، مثل یک ایده را بگیرد، این را نمی‌شود خدا چنین قانونی را جعل کند، نمی‌تواند پیامبر عظیم الشان چنین فرمایشی فرموده باشد.

س: ...

ج: بله از اوّل مرادش نبوده،

س: ...

ج: بله ظهور تصدیقیه نبوده و آنها خیال می‌کردند، اشتباه کردند، از اوّل نبوده، می‌گوید از اوّل نبوده.

س: ...

ج: بله بله، اینجا باید استنکار باشد، آنجا نه. اینجا خصوصیتش این است که باید استنکار باشد.

می‌گوید: «علی خلاف الحكم» بر خلاف حکمت است و بعید از ساحت متکلمه است «فلا يستظهرون من كلامه (من كلام آن متکلم) ما يخالفها» معنایی که مخالف با این سیره و ارتکاز باشد «بل يخطئون السابقين و المعاصرين» تخطئه می‌کنند گذشتگان را و کسانی که معاصر ... می‌گویند شما حواستان نبوده و بد می‌فهمیدید، مثل اینکه ما تخطئه می‌کنیم مجسمه را می‌گوییم از «ید الله ...» بد می‌فهمید، ظهور در این ندارد.

س: برای آنها که داشته.

ج: نداشته، خیال بوده، اگر توجّه می‌کردند که این یک چیزی که نیست که بشود از منع کرد، آنها خیال می‌کنند. متکلم مرادش نبوده است و آنها در اثر جهلشان چنین خیالی می‌کردند.

س: ...

ج: حالا بگذارید این تمام بشود.

«بل يخطئون السابقين و المعاصرين لصدور الكلام لو فرض استظهارهم ما يُنافي هذه السير» اگر فرض بشود که آنها استظهار می‌کردند یک معنای عامّ یا خصوصی که با این سیره که امروز درست شده است منافات داشته باشد. چرا استظهار می‌کردند؟ «لغفلتهم آنذاک» آن زمان غفلت داشتند «عن هذا الاستنکار العقلای» بنابراین چون اینچینی است «فلا يلزم انقلاب الشيء عما هو عليه» که در دلیل اولی می‌گفت. حرف ما این است که از اوّل چنین ظهور واقعی درست نمی‌شده، یک ظهور تخیلی توهمی بوده است، ظهور واقعی پا نگرفته است از اوّل با توجّه به این نه اینکه «ید الله ...» فرض کنیم آن موقع که «یدالله فوق ایدیه» صادر شد آدم‌های آن زمان همه عقل‌هایشان انقدر بود که مثل این مجسمه‌ها بودند، همه چه می‌فهمیدند از این؟ بعد که به آن عقل ... دست داشته باشد و اینها، پس می‌فهمند این ظهور نداشته و این بیخود این را می‌فهمیدند، در اثر جهلشان اینچنین توهم کردند اما ظهور واقعی نبوده.

س: ...

ج: نه، چون می‌داند بعداً معلوم می‌شود لزومی ندارد.

س: ...

ج: معذور هستند دیگر، مثل عام‌هایی که شارع فرموده، پیامبر عامش را فرموده «أحلّ الله البيع» بعد امام رضا علیه السلام یک یبعی را استثناء کرد، دو قرن و خورده‌ای گذشته است، این مدّت همه به اطلاعات خیال می‌کردند ... معذور هستند، مصلحت تدریجیت احکام باعث شده که بگوییم آنها معذور هستند.

س: ...

ج: نه، حجّت هم نبوده.

س: پس چطور معذور هستند؟

ج: معذورند دیگر به خاطر اینکه خیال می‌کردند حجّت دارند. بابا دو تا مجتهد که یکی می‌گوید واجب است، یکی می‌گوید حرام است، بالاخره یکی دارد درست می‌گوید، آنکه خلاف می‌گوید ...

س: ولی همه حجّت دارند.

ج: حجّت دارد، یعنی همین دلیلی که برایش اقامه شده است اگر تقصیری نکرده باشد در مقدّماتش معذور است، فلذا للمخطئ أجر و للمصيب أجران، این روایتی که نقل شده است که میرزای قمی در قوانین دارد، ما چه می‌گوییم؟ می‌گوییم «للمخطئ أجر واحد و للمصيب أجران» کسی که فتوا داده است و خطا رفته یک اجر دارد، اجر زحمتش را دارد، اما آن کسی که به واقع رسیده است دو اجر دارد، هم زحمت کشیده و هم به واقع رسیده است دو اجر دارد. ان شاء الله همه شما از آنهایی باشید که لكم الأجران.

س: ...

ج: خودش می‌داند چه مصلحتی دارد. خودش می‌داند تدریجیت احکام است یا ... حالا بگذارید تمام بشود این مطلب.

«فلا يلزم انقلاب الشيء عمّا وقع عليه، و على هذا الأساس لا يصلح أمثال هذه الخطابات للردع عن السير المستحدث» این خطابات اینچینی نمی‌شود رادع سیره مستحدثه باشد، بلکه سیره مستحدثه جلوی ظهورش را می‌گیرد، این سیره‌هایی که بر خلافش را مستنکر می‌دانند. مثلاً می‌گوید، همان مثالی که زدم برای مالکیت معنوی، یا می‌گوید امروز اگر بنا باشد که این اسناد رسمی حجّت نباشد اصلاً می‌شود «لما قام للمسلمين السوق؟» همه چیز به هم می‌خورد. اتفاقاً بعضی از دوستان ما به همین روایت استناد می‌کنند و می‌گویند این درست است چون امام علیه السلام برای حجّت ید فرموده‌اند اگر ید بازاری‌ها حجّت نباشد «لما قام للمسلمين السوق» هر مغازه‌ای که می‌روید اجناسی که در آن است می‌گوید لعلّ برای خودش نباشد و دزدیده باشد، یا خودش هم و لو نداند، شاید برای خودش نباشد. خودش هم آدم خوبی است اما شاید برای خودش نباشد، از یک دزدی خریده است، شاید اینطور باشد. اگر بنا باشد ید حجّت نباشد «لما قام للمسلمين السوق»

الان روزگار ما به جایی رسیده است که اگر اسناد رسمی حجت نباشد کأنّ «لما قام ...» می‌شود شارع این را ... نکرده باشد؟ می‌گوید نمی‌شود. پس اگر آن دلیل گفته است «الأشياء كلّها ذلك حتّى يستبين ...» این اطلاقش اینجا را نمی‌گیرد. اینطور جایی که اینچنین است را نمی‌گیرد. این حرف این است که حالا قبول شدن و قبول نشدندش با فقها است.

«نعم، لو فرض صدور كلام خاصّ بمورد» بله یک حرف را قبول داریم و آن این است که اگر آمد یک روایتی وارد شد در خصوص این مورد، قابل تأویل هم نبود، هیچ کاری اش نمی‌شود، گفت آقا «المالكيّ المعنويّ باطلاً باطلاً» هر کس قائل بشود در درک جهیم خواهد بود، این دیگر بله اینجا را این سیره نمی‌تواند کاری بکند بلکه این مانع سیره می‌شود و اینجا را قبول می‌کنیم، اما به اطلاق و عموم و امثال ذلک ... این را هم البته در چه صورتی می‌گوییم که سیره نمی‌تواند کاری بکند؟ اگر سندش مسلم باشد، اما اگر سندش مسلم نباشد می‌گوییم راوی اشتباه کرد. اگر قرآن باشد می‌گوییم که قرآن می‌گوید و نمی‌شود... یا تواتر داشته باشد می‌گوییم بله.

می‌فرماید «نعم، لو فرض صدور كلام خاصّ بمورد -أئ: لم يكن عاماً» اینکه خاصّ به مورد باشد یعنی چه؟ یعنی «لم يكن عاماً أو مطلقاً» اگر یک کلام خاصّی صادر بشود از شارع که اختصاص به مورد دارد «کان» این واو اینجا می‌خواهد واو افتاده است «و کان مفاده مخالفاً للسير المستحدث» و آن کلام خاصّ به مورد مفادش مخالف سیره مستحدثه باشد «و موافقاً لما يراه العرف الحاضر مستكراً» و این روایت موافق باشد با آنکه عرف حاضر مستنکر می‌بیندش. عرف حاضر چه چیزی را مستنکر می‌دید؟ اینکه مالکیت فکری نباشد. اینکه مالکیت فکری نباشد را مستنکر می‌دید و این روایت هم موافق با همین است، می‌گوید «المالكيّ المعنويّ باطلاً و قائله فی درک أسفل من الثّار» اینطور دارد می‌گوید.

س: ...

ج: نه این درست نیست، این چه دلالتی دارد؟ این دارد می‌گوید کتاب‌هایت را ... امر دارد می‌کند به خاطر این، اما مجّانی به آنها بده؟ نگفته است مجّانی بده.

س: ...

ج: نگفته است که مجّانی بده. یا امر به هبه کرده است، امر به هبه کرده معنایش این است که مالکیت معنوی نداریم؟ به خاطر یک مصلحتی امر به هبه بکند، یعنی دیگر مالکیت معنوی نداریم؟

بله «و موافقاً لما يراه العرف الحاضر مستكراً (این یکی) و لم يكن قابلاً للتأويل العرفی» ... معنایش کرد، این جاها «فلا يبعد انعقاد الظهور له» که اینجا برای این کلام خاص انعقاد ظهور بر خلاف سیره بشود پس سیره بر آن دلالت نکند و همین کلام خاصّی که برایش انعقاد ظهور شده است رادع قهراً سیره می‌شود. «و كونه رادعاً عن السير» (البته اینکه می‌گوییم) شریط توقّر تمام الشرائط التي سبق اعتبارها للردع»

س: ...

ج: نه، همه جا نگفتیم مورد اجمال می‌شود. گفتیم اگر خلافت مستنکر باشد و فلان باشد

و ...

س: آنجا هم همین است، قابل تعویض است و خلافتش هم مستنکر است.

ج: ما در مورد اینطور نگفتیم، گفتیم فوقش چه می‌شود؟ ... اما نه، قبول کردیم که در بعض موارد ...

س: قبول نکردیم.

ج: چرا.

«هذا اذا كان الصدور معلوماً» این در صورتی است که صدور معلوم باشد، از نظر سند قطع داشته باشیم، تواتر داشته باشد یا در قرآن شریف باشد. «و إلا فلا بينون عملياً على صدور هذا الكلام من القائل» می‌گوید نه اینطور نگفته است، اما اگر راه ندارد و حتماً گفته است و کلام هم به گونه‌ای است که قابل تأویل نیست و بگوییم جمله هم نیست، وقتی هیچ کدام از اینها نبود می‌گویند بله حالا شارع با این حرف مخالف بود.

س: ...

ج: نه نص اینجا نمی‌خواهد بگوید، قابل تأویل نیست قریب به نص است، یعنی احتمال اینش خیلی مستبعد می‌شود.

و صلى الله على سيدنا محمدٍ و آله الطاهرين.